

روایتی کوتاه از کار آمدی سردار سرتیپ شهید حسین علی نوری در تسخیر دژ نفوذ ناپذیر دشمن

پهلوان تمام عیار لشکر ویژه شهدا

سیمه‌مظاہری

خبرنگار

گردان ویژه شهدا نخستین سازمان رزم منظم ویژه کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که در مقابله با آشوب گران جدائی طلب نقش مهمی ایفا کرد. این گروه به ابتکار شهید محمد بروجردی، فرمانده سپاه منطقه ۷ غرب کشور و شهید ناصر کاظمی، فرمانده سپاه کردستان ابتدا در حد یک گردان برای آزادسازی «بوکان» در مهر ۱۳۶۰ تشکیل شد.



موقعیت یگان دریایی، گروه اخلاص تیپ ویژه شهدا خراسان رضوی منطقه عملیاتی (بدر) زمستان ۱۳۶۳ / نفر اول از راست سردار شهید حسین علی نوری

فرمانده جوانی که بی محابا به خاک دشمن می زد و تنها ۲۳ بهار از عمرش گذشته بود که آسمانی شد.

▪ **کار شگفت آور شهید نوری در تسخیر دژ محکم دشمن**

سیدمجید ایافت، جانشین فرمانده سپاه ثامن‌الامنه(ع) و از دوستان شهید حسین علی نوری درباره او می گوید: «جزو بنیانگذاران تیپ ویژه شهدا در کردستان بود و تا سال ۱۳۶۴ نقش مهمی در شکست ستون فقرات دشمن و ضد انقلاب ایفا کرد.

او که در لباس رزمندهای عادی وارد جبهه نبرد شده بود، چنان شجاعت و قدرتی از خود نشان داد که پس از چند ماه از طرف شهید محمود کاوه، فرمانده تیپ ۱۵۵ ویژه شهدا به‌عنوان «فرمانده گروهان» انتخاب

شده و در مدت کوتاهی به رده‌های بالای فرماندهی عملیات راه پیدا کرد.» وی با روایت خاطره‌ای از زبان شهید علی قمی کردی جانشین تیپ ویژه شهدا

درباره شهید نوری می‌افزاید: «قله «آلواتان» دژ تسخیرناپذیر دشمن در منطقه‌ای بین پیرانشهر و سردشت بود که از آغاز جنگ تحمیلی در اختیار ضد انقلاب بوده و تلاش رزمندگان اسلام برای تسخیر این ارتفاع بی‌نتیجه مانده بود.

مهر ۱۳۶۱ بود که تیپ ویژه شهدا پس از پاکسازی مناطق غرب از حضور ضد انقلاب به «آلواتان» رسید و شهید حسین علی نوری هم به‌عنوان «تیربارچی» و رزمنده‌ای تازه وارد، گروه را همراهی می کرد.

بالا رفتن از ارتفاعات آن قدر سخت بود که حتی قمقمه آب هم برنداشتیم تا بتوانیم مقدار بیشتری مهمات با خود حمل کنیم و شهید نوری هم که قامتی ورزشکاری داشت و برای خود، پهلوانی بود، بیشتر از همه با خود مهمات آورده بود.

ارتفاعات صعب‌العبور غرق در جنگل انبوه را پیمودیم؛ رزم سختی بود و تا آخرین دانه فشنگ مقاومت کرده و منتظر رسیدن نیروی کمکی بودیم تا زنده بمانیم.

لبه‌های همه رزمندگان از شدت تشنگی، خشک‌وترک خورده بود و لحظه‌ها به سختی می‌گذشت و در حالی‌که حتی یک قطره آب برای نوشیدن نداشتیم؛ حسین علی نوری از داخل کوله پشتی خود یک هندوانه بیرون آورد و وسط سنگر گذاشت.

همه با ناباوری به او خیره شده بودند که چطور توانسته در کنار آن همه مهمات، هندوانه سنگین را با خود حمل کند. این کار به رزمندگان، جان دوباره بخشید و توانستیم تا رسیدن قوای کمکی ایستادگی کرده و «آلواتان» را فتح کنیم. عملیاتی که به گفته شهید بروجردی، ستون فقرات ضد انقلاب در کردستان را شکست.»

سردار ایافت بیان می‌کند: «وقتی شهید قمی، کار شگفت انگیز شهید نوری را برابیم تعریف کرد به شخصیت او علاقه‌مند شده و دوستی ما از همان زمان آغاز شد.

حسین علی رزمنده‌ای شجاع و با ایمان بود که برای خدمت به مردم و تأمین امنیت

آنها از هیچ کاری دریغ نمی کرد و خیلی کم به دیدار خانواده می رفت.

او مهارت‌های فراوانی داشت و می‌توان گفت که آچار فرانسه لشکر ویژه شهدا بود و هر جا که نیاز بود از توانایی خود برای خدمت به کشور بهره می گرفت.

علاقه او به حضور در جبهه نبرد تا اندازه‌ای بود که وقتی در سال ۱۳۶۴ خبر رسید سبیل به روستای «داق داق آباد»، زادگاه حسین علی خسارت وارد کرده به کمک خانواده رفت و در منطقه ماند.»

▪ **طلاق مصلحتی پیش از عملیات کربلای ۵**
معاون اطلاعات لشکر ویژه شهدا در دوران دفاع مقدس با اشاره به داستان شهادت سردار شهید حسین علی نوری هم می گوید: «زمستان ۱۳۶۵ بود و برای حضور در عملیات کربلای ۴ آماده می‌شدیم که دوستان خبر دادند حسین علی زنی را طلاق داده. باور نکردم و با زحمت به داق داق آباد رفتم تا از موضوع مطمئن شوم.

وقتی رسیدم همسر حسین علی که «مجید» کوچکش را بغل کرده بود با ناراحتی گفت که به اجبار او را طلاق داده و راضی به این کار نبوده است. با این حال باز هم داشت در همان خانه با پدر و مادر حسین که فارسی بلد نبودند، زندگی می کرد.»

حسین علی در پشت بام برای خودش اتاقی ساخته و به تنهایی زندگی می کرد. به سراغش رفته و ماجرا را جویا شدم. گفت: «بزودی شهید می شوم و نمی‌خواهم همسرم بعد از من مجرد بماند چون فرهنگ روستای ما طوری است که کسی نمی‌تواند زن شوهر از دست داده را خواستگاری کند.»

این فداکاری و عشق به خانواده حسین علی درحالی‌که تنها فرزندش «مجید» بسیار کوچک بود، دلم را لرزاند و به این همه ایثار و اخلاص، آفرین گفتم.

او به همه گفته بود که در عملیات پیش رو شهید می‌شود و روح بلندش دیگر طاقت ماندن در قفس دنیا را نداشت و برای پیوستن به قافله شهدا بال بال می زد.

عملیات کربلای ۴ و سپس ۵ انجام شده و به‌همراه حسین علی در هر دو نبرد حضور یافتم. وقتی در کربلای ۵ شیمیایی شدم؛ حسین علی که جانشین معاونت اطلاعات لشکر ویژه شهدا بود، جای مرا گرفت و معاون اطلاعات لشکر شد. با فرماندهی او رزمندگان توانستند پادگان قصر و شهرک «دوعیچی» را تصرف کنند.

نبرد بسیار سختی بود و رژیم بعثی برای حفظ مواضع خود بشدت مقاومت می کرد. سردار حسین علی نوری و سردار «علی اصغر حسینی محراب» فرمانده تیپ ۸۸ استان خراسان، کار هدایت رزمندگان را برعهده داشته و در محور عملیاتی تردد می کردند. چند قدمی بیشتر به پیروزی نمانده

بود که این دو فرمانده شجاع مورد حمله هوایی دشمن قرار گرفته و هر دو آسمانی شدند. آتش دشمن مستقیم به شهید

حسینی محراب که سوار بر موتور بود، خورد و «راپار» شد طوری‌که وقتی پیکرش را جمع کردند، چند کیلویی بیشتر به‌دست نیامد. سردار شهید نوری هم در خودرو دیگری بود که مورد حمله هوایی دشمن واقع شده و پس از سال‌ها مقاومت برای پایداری اسلام و دفاع از وطن ۳۰ دی ۱۳۶۵ به بلندای افلاک پر کشید.»

▪ **فرمانده‌ای کارآمد که از نخبگان نظام بود**
سردار حمید عسکری از فرماندهان استان همدان در دوران دفاع مقدس هم درباره سردار سرتیپ شهید حسین علی نوری می گوید: «لشکر ویژه شهدا در شمال غرب از سه استان خراسان بزرگ، کرمانشاه و همدان تشکیل شد و شهید نوری وارد این یگان رزمی شد.

این لشکر به ابتکار سردار شهید بروجردی برای مبارزه تخصصی و چریکی با ضد انقلاب در جنگ‌های پارتیزانی (نبردهای

شگردهای دشمن در هر دو جبهه مبارزه با ضد انقلاب و رژیم بعثی بسیار موفق بوده و فرمانده‌ای کارآمد بود.

این شهید بزرگ فرماننده‌ای شکست‌ناپذیر بود و هر جا که وارد می‌شد؛ رزمندگان روحیه می گرفتند، اما متأسفانه واقع شده و پس از سال‌ها مقاومت برای و استان همدان، کمتر او را می‌شناسند و آوازه او در خراسان بزرگ بلندتر از زادگاهش است.»

▪ **من شهید می شوم**

سردار سرتیپ شهید حسین علی نوری، فرمانده کارآمد روزهای سخت بود؛ مردی که با همه جوانی به‌همه آرزوهایش پشت پا زد تا قامت انقلاب نشکند و پسر کوچکش سایه گرم پدر را از دست داد تا سایه شوم جنگ بر سر نونهالان این سرزمین چیره نشود.

در وصیتنامه این شهید گرانقدر اهل روستای «داق داق آباد» شهرستان کبودرآهنگ آمده است: «خدایا این وصیت

بالا رفتن از ارتفاعات آن قدر سخت بود که حتی قمقمه آب هم برنداشتیم تا بتوانیم مقدار بیشتری مهمات با خود حمل کنیم و شهید نوری هم که قامتی ورزشکاری داشت و برای خود، پهلوانی بود؛ بیشتر از همه با خود مهمات آورده بود.

ارتفاعات صعب‌العبور غرق در جنگل انبوه را پیمودیم؛ رزم سختی بود و تا آخرین دانه فشنگ مقاومت کرده و منتظر رسیدن نیروی کمکی بودیم تا زنده بمانیم.

چریکی) تشکیل شده و عملیات‌های بسیار مهمی را برای آزادسازی مناطق مختلف انجام داد.

لشکر ویژه شهدا پس از سرکوبی ضد انقلاب در جنگ‌های منظم با دشمن یعنی در غرب، شمال غرب و جنوب حضور یافت و سردار شهید حسین علی نوری هم مسئولیت‌های متعددی را در عملیات برعهده گرفت.

این شهید بزرگوار با برخورداری از تجربه عملیاتی، ایمان پولادین، قدرت رزمی و آشنایی با نبردهای چریکی توانست کارهای مهمی انجام داده و فردی گره‌گشا در جبهه نبرد بود.

در نقش مؤثر شهید حسین علی نوری همین بس که سردار شهید محمود کاوه از فرماندهان بنام دوران دفاع مقدس که رهبر معظم انقلاب او را استاد خود خطاب کرده در وصف شهید نوری گفت: «او از افراد نخبه نظام جمهوری اسلامی است.»

بیان این جمله از زبان سردار کاوه که خود قدرت رزمی بالایی داشته و فردی سخت‌پسند بود، نشانگر نقش مؤثر سردار شهید نوری در جبهه نبرد است.

شهید نوری با برخورداری از قدرت ایمان، تشخیص بالا، توان برآورد صحیح و مطمئن از توانایی دشمن و تشخیص

یادکردی از شهید محمود کاوه فرمانده ویژه شهدا

فرمانده جوان و فرزند کردستان

مرحان قندی

خبرنگار

جنگیدن سخت است. اینکه کسی جانش را کف دستش بگیرد و جلوی دشمن بایستد، سخت است. اما سخت‌تر می‌شود اگر دشمنت لباس مردم خود را پوشیده باشد و تفنگش را پنهان کرده باشد. سخت‌تر است اگر در کوه بجنگی و تو پایین باشی و دشمن بالا! کردستان چنین جایی بود، جایی که جنگیدن در آن دل شیر می‌خواست و بنیه قوی و محمود کاوه آدم جنگ در چنین شرایطی بود. لاغر بود اما از چهره و طرز ایستادنش می‌شد فهمید چه‌جور آدمی است. از این آدم‌های پر دل و جرأت و جسوری که تا قانع نشود دست از موضعش برنمی‌دارد. حتی اگر طررش یک لشکر آدم باشند. از بچگی این‌طور بار آمده بود. تک پسر بود اما لوس نبود؛ یعنی خانواده این‌طور بزرگش کرده بود.

محمود کاوه سال ۱۳۴۰ به دنیا آمد. شش ساله بود که پدرش اسمش را در مدرسه علمیه باقریه مشهد نوشت تا همزمان با درس‌های مدرسه درس دین هم بخواند. آن روزها سه چهار سالی می‌شد که امام را به عراق تبعید کرده بودند. یکی از آشناها به پدرش گفت آقای آقایی به اسم آقای خامنه‌ای به مسجد آمده و تفسیر قرآن درس می‌دهد. پدر، محمود را پیش ایشان برد. این آشنایی از محمود آدمی ساخت که در ۱۲ سالگی اعلامیه‌ها و نوارهای امام را تکثیر و بین اهلس پخش می‌کرد. یک تنه بار بزرگی از فعالیت‌های اطلاع‌رسانی در مشهد و شهرها و روستاهای اطراف را به عهده گرفته بود.

گوشه مغازه بابا برای خودش کاسبی راه انداخته بود؛ توپ پلاستیکی و این‌جور چیزها می‌آورد و می فروخت. ضبط صوتی که نوارهای امام را با آن تکثیر می‌کرد از پول همین کاسبی خرید بود. انقلاب که شد محمود اسمش را در سپاه نوشت. به تهران آمد و آموزش رزم چریکی دید و دوباره به مشهد برگشت و مسئول بسیج و سپاه شد. کمی بعد برای حفاظت از بیت امام به جماران در تهران فرستاده شد. ۶ ماهی آنجا در بیت امام بود تا این که جنگ شروع شد. آن موقع محمود بین تهران و مشهد در رفت و آمد بود و همچنان

نیروهای بسیجی مشهد را آموزش می داد.

یک روز شهید صیاد شیرازی به‌همراه چند نفر دیگر به داخل آموزشگاه آمده و گفتند در کردستان مشکل داریم و با توجه به جریانیاتی که در کردستان گذشته تقاضا داریم برادرها داوطلب شوند و به‌جای اینکه به جبهه جنوب بروند به کردستان بیایند. اولین نفری که رفت جلو و داوطلب شد، محمود کاوه بود.

این‌طور بود که محمود کاوه و گروه بسیجیان و پاسداران مشهد عازم کردستان شدند و در ابتدای ورود به سفر یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های ضد انقلاب رفتند. کمی که آنجا ماند و همه سر تنرس و شجاعت این جوان مشهدی را دیدند، به عنوان فرمانده عملیات سپاه سقز انتخاب شد.

سال ۶۰ در کوران سرسربیدن و مثله کردن‌های پاسدارها به دست ضد انقلاب کوموله و دموکرات محمود آنقدر جسور و تنرس بود که اگر می‌شنیدی این جوان ۲۰ ساله با نیروهایش در عرض ۲۴ ساعت ۴۵ کیلومتر جاده مرزی منطقه بسطام را از دست ضد انقلاب آزاد کرده، تعجب نمی‌کردید.

آن روزها ناصر کاظمی برای خودش در کردستان یلی بود اما آواره کاوه که به او رسید محمود را فرمانده عملیات تیپ ویژه شهدا کرد که خودش فرمانده‌اش بود. هر جا اسم تیپ ویژه شهدا بود، پیروزی هم بود. طوری شد که کم‌کم ضد انقلاب از اسم این تیپ هم وحشت پیدا کرد و برای سر محمود جایزه گذاشته بودند.

در مدت دو سال تیپ ویژه شهدا عملیات بسیاری را در کردستان انجام داد که نتیجه‌اش آزادی جاده شاهین دژ به تکاب، آزادی محور استراتژیک پیرانشهر به سردشت و انهدام مرکز رادیویی ضدانقلاب این منطقه و فتح ارتفاعات مهم مرزی منطقه آلواتان و بالاخره آزادی سد بوکان و جاده ۲۷ کیلومتری که با کشتن نزدیک به ۷۵۰ نفر از افراد ضدانقلاب همراه بود.

در دوسالی که تا خرداد ۶۲ گذشت سه فرمانده سپاه که جزو بهترین فرماندهان سپاه در کردستان بودند به شهادت رسیدند؛ شهیدان ناصر کاظمی، محسن گنجی‌زاده و محمد بروجردی. محمد که شهید شد محمود به‌عنوان فرمانده تیپ ویژه شهدا معرفی شد. دو ماه بعد فرمانده سپاه از محمود خواست تا بیره‌هایش در عملیات والفجر ۲ در ارتفاعات حاج عمران عمل کنند. آزادی قله ۲۵۱۹ حاج عمران نتیجه عملکرد موفق تیپ در این منطقه بود. همزمان با عملیات والفجر ۴ مسئولیت پاکسازی منطقه سردشت از وجود ضدانقلاب هم بر عهده محمود و تیپ او گذاشته شد. با اینکه تیپ ویژه شهدا عمدتاً در کردستان و در مناطق کوهستانی عمل می‌کرد، عملکرد تیپ طوری بود که از سوی فرماندهان سپاه برای شرکت در عملیات بعد در جبهه جنوب هم انتخاب شد.

چهار ماه بعد از عملیات بدر، این بار نوبت ارتش بود تا از کاوه و تیپش برای اجرای عملیات قادر کمک بگیرد. دیگر طوری شده بود که کاوه و تیپش را همه می‌شناختند. کاوه خستگی‌ناپذیری که مجروح هم می‌شد قبل از بهبودی کامل با زین بچه‌هایش حاضر بود. معروف بود که همیشه با اسلحه پیشاپیش نیروهایش حرکت می‌کند و جلو می‌رود. بی‌جهت نبود که چریک آبدیده و ورزیده‌ای مثل سرتیپ شهید حسن آشیانسان تعرضش را می‌کرد و می‌گفت: «اگر در دنیا یک چریک پاک‌باخته و دلباخته به اسلام و حضرت امام وجود داشته باشد، آن محمود کاوه است.»

تیپ ویژه شهدا به فرماندهی محمود کاوه طی دو سال بخش عمده‌ای از ارتفاعات و مناطق صعب‌العبور کردستان را تصرف کرده بودند و به یگان آماده سپاه پاسداران برای عملیات‌های ویژه و دشوار تبدیل شده بود. در گیر و دار عملیات کربلای ۲ و پرفراز ارتفاع ۲۵۱۹ حاج عمران همان ارتفاعی که قبلاً خود کاوه آزادش کرده بود، آتش دشمن شدید شد و کار تصرف قله مقدور نشد. بین نیروها و فرماندهان تیپ ۱۵۵ شهدا که کاوه فرمانده‌اش بود نسبت به ادامه عملیات تردید پیش آمده بود. یک نفر باید کاری می‌کرد، این یک نفر محمود بود.

اگر نیروهای دیدند فرمانده‌شان خودش برای تصرف ارتفاع ۲۵۱۹ داوطلب شده خیالشان از همه جهت راحت می‌شد و برای ادامه عملیات مطمئن می‌شدند.

شب دهم شهریور ۱۳۶۵ که رسید، گردان امام حسین(ع) را برداشت و فاصله خط خودی تا دشمن را که بالای ارتفاع مستقر بودند در تاریکی شب طی کرد. ساعت یک نیمه شب آنها درست به زیر پای دشمن رسیده بودند. دشمن فکرش را هم نمی‌کرد که کاوه و تیپش باز هم به صرافت فتح قله افتاده باشند. همه چیز برای شروع عملیات آماده بود که یک خمپاره سرگردان درست بغل دست محمود به زمین خورد انگار آمده باشد تا فقط وظیفه بردن محمود را انجام دهد! خمپاره همانجا کنار دست محمود منفجر شد و قبل از اینکه کار به بهیاری و بیمارستان بشد، مستقیم محمود را به بهشت برد.